

روزنامه شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶
تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷
امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲
www.sharghdaily.ir

تهران: اذان ظهر ۱۱:۴۹ اذان مغرب ۱۷:۴۲ اذان صبح فردا ۴:۵۱ طلوع آفتاب ۶:۱۵

روزنامه شرق

شنبه ۲۷ مهر ۱۳۹۲ • ۱۳ ذی‌الحجه ۱۴۳۴ • ۱۹ اکتبر ۲۰۱۳ • سال یازدهم • شماره ۱۸۶۰ • ۱۶صفحه



کنسرت «شهرام ناظری» در شیراز

ایسنا: به مناسبت سالروز جهانی حافظ شیرازی و هفته فرهنگی ترکستان ایران (خوی) و شیراز، کنسرت شهرام ناظری برگزار می‌شود. این کنسرت پنجشنبه ۲ آبان ماه با حضور فرهنگ‌دوستان برگزار خواهد شد. علی محبوبی مسوول برگزاری این کنسرت گفت: کنسرت استاد ناظری به دعوت رسمی شهرداری شیراز برگزار می‌شود. وی ادامه داد: با توجه به پیوند فرهنگی بین مقبره شمس در خوی و مقبره حافظ در شیراز برگزاری این کنسرت می‌تواند، جان‌دارویی برای علاقه‌مندان و شیفتگان فرهنگ و هنر متعالی کشور باشد.

تولدی دیگر

۹۰ سال پس از تولد«ایتالو کالوینو»

دروغ نگو که کتاب را خوانده‌ای!



سعید برآبادی

● همین حالا اگر از بغل‌دستی‌تان بپرسید که آیا «آناکارنینا» را خوانده، بی‌درنگ جواب می‌دهد بله! و شاید هم بگوید: «دارم دوباره می‌خوانمش». «برادران کارامازوف»، «مادام بوواری»، «مرشد و مارگاریتا» و...هزاران نام کتاب است که هیچ‌کس زیر بار نخواندنشان نمی‌رود و به‌عکس هربار که با این سوال مواجه می‌شوند، می‌گویند که چندین‌بار آن را خوانده‌اند و حالا در حال بازخوانی آن هستند. ایتالو کالوینو، نویسنده شوخ‌طبع و زبان‌تلخ ایتالیایی اولین کسی بود که به این دسته از آدم‌ها گفت «دروغگو»! بارهاوبارها هرکدام از ما که علاقه‌ای بیشتر از دیگران در خود نسبت به خواندن کتاب احساس می‌کنیم، از ته دل می‌خواهیم به آنهایی که ادعا می‌کنند «کلیدر»، «شوهر آهوخانم» و مجموعه رمان‌های احمد محمود و حتی ساعدی و چوبک را خوانده‌اند بگوییم «دروغگو» و حالا ایتالو کالوینو در کتاب «چرا باید کلاسیک‌ها را خواند»، کارمان را راحت کرده است.

خواندن کتاب «چرا باید کلاسیک‌ها را خواند» برای شناخت نویسنده‌ای که همین‌روزها باید تولد ۹۰سالگی‌اش را جشن می‌گرفت، کلیدی است چراکه او در این کتاب، شقه دیگر نویسندگی‌اش را با خواننده در میان می‌گذارد و آن، وابستگی تمام رمان‌هایش، از «ویکونت شقه‌شده» و «اگر شبی از شب‌های زمستان مسافری» گرفته تا «لانه عنکبوت» و «کمدی‌های کیهانی» با دیگر آثار کلاسیک جهان است.

کالوینو در این کتاب از اهمیت و ضرورت اجتناب‌ناپذیر خواندن رمان‌های کلاسیک سخن می‌گوید و دلیل این پافشاری را بهترشدن آینده انسان می‌داند و اینگونه است که از کتاب، اسطوره‌ای می‌سازد در برابر کالاهایی که امروز زندگی ما را آغشته به خود کرده‌اند؛ فیلم، تلویزیون، روزنامه، مجله و... که همگی تنها در سطحی از برقراری ارتباط با مخاطب باقی می‌مانند و تنها این کتاب است که می‌تواند تولیدگر عمقی تاثیرگذار در رابطه میان مخاطب و اثر باشد.



در تورات به انسان‌ها یادآوری شده که «هیچ‌چیز زیر پرتوهای خورشید خدا، تازه نیست» و خواندن کلاسیک‌هایی از دنیای قدیم و مدرن و حتی پست‌مدرن به ما این فرصت را می‌دهند که قبل از شیفتگی ساده‌انگارانه درباره کشف‌های دم‌دستی خود از هستی، یاد بگیریم که هیچ‌کدام از کشف‌های ما تازه و اصیل نیستند بلکه اگر در نهایت درست یا قابل‌اعتنا باشند، اصالت خود را سال‌ها پیش یا سال‌ها بعد، در متنی از کلاسیک‌ها بروز داده‌اند.

از این رهگذر، کالوینو یک هدیه ابدی و همیشگی برای فارسی‌زبان‌ها دارد و آن کشف هفت‌پیکر نظامی به‌عنوان یکی از ۳۱ اثری است که در این کتاب به‌عنوان کلاسیک از آنها یاد شده است. او هفت‌پیکر نظامی را کتابی متفاوت با جهان‌بینی غرب درباره پدیده عشق و کمال می‌داند و مدام در خوانش این اثر نظامی، از خود می‌پرسد که چطور تعدد زوج می‌تواند به غنی‌شدن و رستگاری یک انسان – پادشاه ساسانی سده پنجم میلادی، بهرام پنجم -بینجامد. او اعتراف می‌کند که اگر مساله یک کتاب، چندهمسری باشد، ساختار روایی آن تغییر کرده و امکاناتی را به دست می‌دهد که کل ادبیات غرب از آن بی‌خبر بوده و هست. کالوینو در خواندن هفت‌پیکر، روایت پادشاهی را می‌بیند که پس از پیروزی در هر آزمون، همسری جدید به دست می‌آورد که رتبه‌ای بالاتر و والاتر از همسر پیشین دارد و این همسران متوالی به‌جای راندن یکدیگر، حکمت و زیبایی خود را در کنار هم قرار داده تا بهرام‌شاه با به‌دست‌آوردن هفت همسر که هر یک به رنگی و به سرشت سیاره‌ای خاص است، به کمال برسد.

کالوینو تنها ۶۲سال عمر کرد اما کتاب‌هایش هر یک در نوع خود، کلاسیک‌هایی از دنیای طنز و زندگی سیاست‌زده ما هستند. او بیش از آنکه با روایت یک شوالیه ناموجود در کتابی به همین نام، به ادبیات جهان خدمت کرده باشد، با نوشتن «چرا باید کلاسیک‌ها را خواند» توانست تفاوت میان خواننده‌بودن و خواننده‌نبودن را روشن کند. او از جهانی می‌ترسید که در آن کلاسیک‌ها به‌جای خوانده‌شدن تنها با ادعای خواندن مواجه شوند و کتابخانه‌ها پر شود از این ادعاهای پوچ و بی‌معنا تا آنجا که اصلی‌ترین رسالت کتاب‌های کلاسیک که همانا، تغییر در متن انسانیت است جای خود را به ادعای این تغییر دهد. حالا که کالوینو متولد شده، شاید خیلی راحت‌تر از قبل بتوان روبه‌روی آدم‌هایی که مدعی هستند کلاسیک‌ها را خوانده‌اند اما هیچ نشانه‌ای از تغییر در آنها دیده نمی‌شود، ایستاد و به آنها گفت: «دروغگو»! و خوشحال بود که این توهین را پیش از این کالوینو بنا نهاده است.

تالار اصلی

به بهانه تماشای تئاتر «آتیلا پسیانی»

عرق خورشید، اشک ماه!



فریدون مجلسی

توفیق یافتم در تئاتر شهر به دیدن کاری ارزنده نوشته محمد چرم شیر، با بازیگری رضا کیانیان، علیرضا خمسه و خسرو پسیانی بروم! این اسامی شناخته‌شده تئاتر امروزی مرا با درود بسیار به یاد میراث نوشین می‌اندازد، که در ارتقای سطح تئاتر ایران از ابزاری صرفا برای شادمانی و سرگرمی مردم تا سطح فرهنگی شایسته و آکادمیک در خدمت تعالی فرهنگی جامعه بالا برد! به یاد سال‌های جوانی‌ام و اسکویی‌ها، به یاد سربرآوردن مردان فرهیخته و هنرمند و هنرشناسی که برای هنر تئاتر در ایران رسالت و شأن آفریدند، به یاد روزهای جوانی عزت‌الله انتظامی، علی نصیریان، نصرت کریمی، جمشید مشایخی، فخری خوروش، ژاله علو، بهرام بیضایی، بهزاد فراهانی، مهدی هاشمی و گلاب آدینه، ... و به یاد آنهایی افتادم که رفتند، بیژن مفید، نقشینه، منفردزاده، محمود استادمحمد...

نه اینکه شادمانی و سرگرمی خوب نیست که بسیار خوب است، بسیار ضروری و ستودنی است، اما مانند هر فن و هنری نباید به بقای در آن سطح ساده اکتفا کرد. اینان هنرمندانی هستند که همچون دوندگان مسابقه‌ای امدادی برای رساندن سطح فرهنگی تئاتر ملی ما به سطوح بالای جهانی حاصل کار خود را همچون امانتی عشق‌آلود به نسل‌های زحمت‌کشیده و باسواد بعدی رساندند، که در وجود کسانی چون رضا کیانیان، علیرضا خمسه، آتیلا پسیانی و اکنون فرزندی برومند چون خسرو پسیانی و دیگرانی چون بهاره رهنما با آن همه عشق به کار هنری خودش تجلی می‌یابد که دست‌کم باید قدرشان را دانست! در واقع اگر سینمای ایران آبرویی دارد، تاثیری از همین خویشاوندی‌اش با تئاتر برده است. باری، پیری بد دردی است، قلم را به خاطرات و گذشته‌ها می‌کشاند! می‌خواستم از عرق خورشید و اشک ماه بنویسم.



برایم جالب بود که نویسنده و بازیگران ایرانی سوژه‌ای را انتخاب کردند که گرچه در فرهنگ آمریکای لاتین و حتی اروپا شناخته‌شده است، اما شاید برای تماشاگر ایرانی تازگی داشته باشد و شاید برای نخستین بار از حقیقتی دردناک در ابعاد یک امپراتوری آشنا می‌شود. اما درمی‌یابد که چگونه امری یا کسی که در زمانی قهرمانی و قهرمان تلقی می‌شده است، ممکن است در زمانی دیگر محکوم و ملعون ارزیابی شود! معیارها در زمان عوض می‌شوند! سودجویی‌ها و خودمحوری‌ها و نادیده‌گرفتن حقوق و احترام انسان‌های فرودست یا فرودست‌انگاشته به جای آنکه ارزش تلقی شوند ضد ارزش می‌شوند. زمان داوری بی‌ترحم است!

باری، ما در ایران کریستف کلمب یا کریستوفر کلومبوس ایتالیایی مامور شاه و ملکه اسپانیا را می‌شناسیم که در ۱۴۹۲ یعنی ۵۲۰سال پیش به جای دستیابی به هند از مسیر غرب و به اعتبار گردبودن زمین، قاره آمریکا را کشف کرد. ماژلان را می‌شناسیم که چگونه آمریکای جنوبی را دور زد و اقیانوس کبیر را درنوردید و به فیلیپین و قاره قدیم رسید. آمریکو دو وسپوس را می‌شناسم که فهمید آمریکا آمریکاست و هند نیست! و نامش بر آن قاره نهاده شد. آلبوکرک و دریانوردان و ماجراجویان دیگری چون ماکوپولو را هم می‌شناسیم، اما فرانسیسکو پیسارو را نمی‌شناسیم! او نیز کاشفی نامدار است که فقط ۱۷سال پس از کریستف کلمب راهی قاره نو شد. جوانی که گرچه فرزند خانواده‌ای نظامی بود فرصت نیافت سواد بیاموزد! اما فرصت یافت جنگیدن و کشتن بیاموزد. قدم به آمریکای جنوبی نهاد و گشتی زد و شناسایی کرد. دانست که در سواحل شمالی آمریکای جنوبی در سرزمینی که امروز پرو، اکوادور، بولیوی و بخش‌هایی از آرژانتین و شیلی را تشکیل می‌دهد، دست‌کم از سه قرن پیش از آن امپراتوری و سامانه بومی اداری بزرگی قرار داشت که ثروتی بزرگ اندوخته بود. که طلا را عرق خورشید و نقره را اشک ماه می‌نامید! آنگاه درصدد غارت قهرمانانه آن برآمد. دو بار شکست خورد و در بار سوم، پس از آنکه حمایت ملکه ایزابل اسپانیا را به دست آورد، با سپاهی کوچک و جرار فرمانروا آتاهوآلپا را اسیر کرد! به او قول داد که اگر زر و سیمش را تسلیم کند رهایش می‌سازد. دو اتاق انباشته از زر و سیم او را ستاند، یک پنجم سهم پادشاه اسپانیا را داد، بخشی را میان سربازانش تقسیم کرد و با بقیه ناقوس بزرگی از زر و سیم ساخت که آن را صادقانه هدیه به آستان خداوند، عیسی مسیح کرد!

آغاز نمایش زمانی است که آن خیانت و قتل انجام شده و پیسارو فرمانرواست! نمایش نشانگر توحش و خشونتی است که صمیمانه و آشکارا در راه و به نام پیامبر صلح و آشتی عیسی مسیح انجام می‌شود، نشانگر بی‌عدالتی‌ها و اهانت‌های مکرری است که به نام دین و قهرمانی، نسبت به آن نژاد نجیب و مغرور بومی روا می‌دارند و بازگوی سرنوشتی است که برای قهرمان رقم می‌خورد! در صحنه، با اقدامی جسورانه، فرمانروا تفنگ‌به‌دست و سوار بر اسب ظاهر می‌شود! نمی‌دانم چنین چیزی در صحنه تئاتر ایران سابقه‌ای دارد یا نه! به هر حال اسب و تفنگ نماد برتری نیروی سفید بود که سرخپوستان را به زیر کشید و نیز نمادی است که سرخپوستان را شیفته خود کرد! دیدگاه‌های انتقادی مانند این نمایشنامه، درباره عملکردهای سرداران سفید که در قرن ۱۶ قهرمانانه تلقی می‌شد، از نیمه دوم قرن بیستم مطرح شد. در نتیجه همین تلاش‌ها فشار افکار عمومی به جایی رسید که تندیس سوار بر اسب پیسارو را از میان شهر به پردیسی دور از چشم منتقل کردند. ایزابل آلنده نویسنده نامدار شیلیایی در کتاب «اینس روح من» که به فارسی هم ترجمه شده است همین دیدگاه انتقادی را منعکس می‌کند. اکنون فرزندان اینکا در بولیوی و حتی در ونزوئلا و کلمبیا دست بالا را در حکومت یافته‌اند!

زاویه دید

آفتابی است هوا؟

ابراهیم عمران

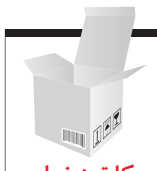
گزارشی از تلویزیون در بخش خبری ۲۰:۳۰ و «آیتم صرفا جهت اطلاع» پخش شد درباره فردی که نقشی در فیلم «بچه‌های آسمان» مجید مجیدی داشت؛ که حال به چه کاری مشغول است و از این دست گزارش‌های افسوس و حرمان خوردن. نکته‌ای اما در ادامه گزارش فوق وجود داشت و در حقیقت برای تکمیل گزارش‌نویسی از «فکتی» استفاده شد که، مراد این چند خط، پرداخت به فاعل آن است. مجری برنامه که ید طولایی در استفاده از این مینابرهای بجا دارد و در هیچ برنامه‌ای هم نمی‌گوید که به قول فلان کس یا فلان شعر و نامی از گوینده و سراینده و آفریننده آن نمی‌نماید، شعر و صدای جناب «هوشنگ ابتهاج» را پخش می‌کند؛ «ارغوان شاخه همخون جدا مانده من/آسمان تو چه رنگ است امروز؟»

خب تا اینجای کار می‌توان نوشت که ایرادی ندارد و در جای خود هم بسیار قابل تحسین است، چه در بزنگاهی خاص استفاده از کلام و موسیقی بزرگان بسیار هم نیکو و پسندیده است. صحبت اما بر سر آن است که چرا برنامه‌سازان ما و مجریان و گویندگان محترم؛ هیچ اشاره‌ای به آفریدگاران چنین آثاری ندارند! بر رادیو و تلویزیون حرجی نیست که نام بزرگان شعر و موسیقی این دیار را، به‌درستی در برنامه‌ها معرفی نمی‌کند، بحث اما در مورد چنین گزارش‌هایی است و خرده به تهیه‌کنندگان و گویندگان است که دست‌کم، در فرصتی که پیش آمده بر فرض مثال بگویند به قول و صدای استاد«سایه»! واقعا تمنای بزرگی است این خواهش؟! چطور مجری محترم دلش به حال «نابازیگر» سال‌های دور یک فیلم می‌سوزد؛ اما برای شاعر بزرگ این وطن، لختی زمان نمی‌گذارد که بگوید راستی خالق این شعر کجاست که من از سروده‌اش استفاده کردم؟! صحبت در این کج‌سلیقگی ظاهرا «آب در هاون کوبیدن» است که به قول خود جناب سایه:

سایه بس کن که دردمند و نژند/چون تو در بند روزگار بسی ست!



احسان گنجی
ehsanganji58@gmail.com



کارتون خواب



از هر نظر بی‌ضرر

استادشناسی موضعی (قسمت اول)



پوریا عالمی

● بیوک ملکی، شاعر نوجوانان، گفت: «بسیاری دلشان نمی‌خواهد اثرشان در کتاب‌های درسی بیاید، چون برایشان ضدتبلیغ است.»

نمردیم یکی حرف درست زد. راستش این چندسال یک‌طوری شده طرف کتابشو نفروشد و تولیداتش مشتری نداشته باشد و برای اینکه افسردگی نگیرد اول بهش می‌گویند استاد، بعد کارش را می‌زنند توی کتاب‌های درسی، که طرف تصور کند کل مملکت مخاطبش هستند. حالا ما مبحث استاد را برایتان باز می‌کنیم:

– تا حالا دیده نشده هرکدام از این اساتید دقیقا چی را استاد کرده که بهش می‌گویند استاد. البته خودشان همدیگر را استاد صدا می‌زنند. همه هم از دم استاد هستند – و این تن بمیره – من تا حالا ندیدم یکی بین این اساتید شاگرد باشد. فقط فرمولش اینطوری است که به آن یکی بگویند استاد، که این یکی بهشان بگوید استاد. درست است استاد؟ بله. دقیقا با خود استادت هستم.

– خلاصه بیشتر این اساتید شاعر هستند. یعنی اگر نقاش یا تایپیست هم باشند، مجموعه شعرشان که اصولا غزل یا رباعی است در رادیو با یک صدای بم خوانده می‌شود یا توی تلویزیون با یک حالت زیرپوستی عارفانه‌ای دکلمه می‌شود تا ته مصرع اول در اول مصرع دوم هی تکرار شود تا احتمالا عارفانه‌تر به نظر برسد.

– خیلی از اساتید ممکن است کاری منتشر نکرده باشند. اما قرار است به‌زودی یک استاد دیگر روی کارشان مقدمه بنویسد. مرحله خاصی در هنر است که بهش می‌گویند مقدم‌الاستاد؛ یعنی کسی که به مرحله‌ای رسیده که فقط روی کار اساتید دیگر مقدمه می‌نویسد.

– یکسری از مناطق در سطح کشور و ادارات هستند که استادخیز است. یعنی یا ارباب‌رجوع هستی که آمدی استاد را ببینی یا استاد هستی که نشستی و داری استادش می‌کنی.





sharghdaily.ir